

## بحران کرونا و مسأله اعتصاب عمومی

مقدمه

خیزش‌های ۹۶ و ۹۸ به بحث‌های سیاسی بسیاری دامن زد. افراد و گروه‌های مختلف راه‌کارهای متفاوتی، در باب پیشبرد خیزش برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مطرح کردند. در این بین برخی اعتصاب را به‌مثابه استراتژی مبارزاتی جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و حتی بعضاً به‌مثابه استراتژی‌ای برای سرنگونی کل دولت ارائه دادند. در همان حوال بود که اعتصاب عمومی به‌مثابه «حلقه گمشده» اعتراضات معرفی شد. این صورت‌بندی در یکی از یادداشت‌های کانال سرخط به نام «حلقه گمشده: اعتصاب عمومی»<sup>۱</sup> مطرح شد، اما نه از آن‌جا نشأت گرفت و نه به آن‌جا محدود شد. بعد از همه‌گیری بیماری کرونا، کانال سرخط بار دیگر همان متن را منتشر کرد؛ با این تفاوت که «اعتصاب» را «حلقه تداوم زندگی انسانی جمعی» معرفی کرد. در این نوشته تلاش می‌کنیم در گفت‌وگو و مباحثه با یادداشت «حلقه گمشده: اعتصاب عمومی» جایگاه اعتصاب را در مبارزات توده‌ای روشن‌تر کنیم. لازم به ذکر است که یادداشت کانال سرخط درباره اعتصاب عمومی، قطعاً نه بهترین و نه مهم‌ترین یادداشتی است که به این موضوع می‌پردازد. اما یادداشتی است که به ساده‌ترین و صریح‌ترین شکل ممکن تیبیکترین استدلال‌های رایج اکتونمیستی درباره جایگاه اعتصاب عمومی را صورت‌بندی می‌کند.

### کارکردهای اعتصاب

تضاد طبقاتی و مجموعه‌ای از تضادهای سیاسی - اجتماعی (من جمله تضاد جنسیتی، تضاد کارفکری و یدی، تضاد شهر و روستا) در بستر جامعه طبقاتی جریان دارد. این تضادها مقاومت و مبارزاتی را شکل می‌دهند. اعتصاب شکلی از مبارزه است که لایه‌های گوناگون طبقات مختلف برای تحقق مطالبات‌شان،

ادامه در صفحه ۴

اکثریت مردم را نه تنها در این کشور که در کل جهان روزی‌شان بسته به کار «بیرون از خانه» است، تحت تأثیر قرار داده. این تأثیرات چنان گسترده است که می‌گویند می‌توان جهان را به پیشا و پساکرونا تقسیم کرد. کرونا بر رابطه انسان و طبیعت تأثیراتی چشمگیر داشته است. تعطیلی اجباری بخش‌هایی از تولید و توزیع متکی بر شیوه تولید سرمایه‌داری و اختلال در دست‌کاری سودمحور بر طبیعت، امروز حال محیط زیست را کمی بهتر کرده است. برای توصیف وضعیت خطرناک محیط زیست

ادامه در صفحه ۳

کووید ۱۹ پدیده‌ای فقط مربوط به حوزه سلامت و بهداشت نیست و هر چه زمان بیشتری از حضور این بیماری می‌گذرد شناخت ما هم از خود بیماری بیشتر می‌شود و هم از تأثیر آن بر جنبه‌های مختلف مرتبط با زندگی انسان‌ها. مثلاً این‌که قرنطینه‌های اجباری (و ضروری) چه تأثیراتی بر زندگی میلیون‌ها انسان در سراسر جهان می‌گذارد، چه تأثیراتی بر میلیون‌ها کارگر روزمزد و تهیدستانی می‌گذارد که نمی‌توانند نان‌شان را از «دورکاری» و از «دنیای مجازی» به دست بیاورند. «در خانه بمانید» در شرایط حاکمیت نظام سرمایه‌داری زندگی

## هراس خامنه‌ای از گسترش کمونیسم در دانشگاه



عده‌ای با تصاحب شعارهای خوب، سوءاستفاده کنند. نگرانی ولی فقیه نظام از عروج دوباره جنبش کمونیستی در دانشگاه و جنبش دانشجویی چپ به رغم تلاش برای «بی‌آبرو»، «هیچ‌کاره» و «فقیر» نمایی آن، نمایان است. دغدغه‌ای که از یک رشته علل اقتصادی-زیربنایی و سیاسی-گفتمانی نشأت می‌گیرد. بحران همه‌جانبه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی جمهوری اسلامی که از زمستان ۹۶ به مرحله تازه‌ای گام نهاد و در

ادامه در صفحه بعد

کرونا، جهان را شوکه کرد. سایه ترس و مرگ با خود همراه آورده همراه با ده‌ها سوال و چراها. بشر و دنیای علم با یک قلمرو ناشناخته دیگر مواجه شد. ولی همراه با آن عمق بی‌کفایتی و بی‌فایده بودن نظام سرمایه‌داری را در عرصه‌های گوناگون بیش از پیش به نمایش گذاشت. امروز کرونا، کلیدواژه بروز تغییر و تضادهای گوناگون است.

## کرونا و محیط زیست

اگر قرار است دندان‌های جمهوری اسلامی را در جنگ انقلابی برای تحقق شعار استراتژیک «انقلاب کمونیستی»<sup>۱</sup> و نه چیزی کمتر از آن» و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران<sup>۲</sup> خورد کنیم، دوره پیش رو فرصت یگانه‌ای است. و جنبش دانشجویی پتانسیل تبدیل شدن به تخته پرش برای برهم زدن قطب‌بندی نامساعد موجود در جامعه به نفع یک پولاریزاسیون مساعد به حال انقلاب<sup>۳</sup> را در خود حمل می‌کند. حتی علی خامنه‌ای هم در نشست تصویری ۲۸ اردیبهشت ۹۹ با سگان شکاری بسیج دانشجویی و دیگر بازوهای امنیتی-فرهنگی حکومت در دانشگاه‌ها با زبان خودش بر این پتانسیل تأکید کرد. به باور او «اگر جوانان مؤمن و پاک این پرچم (ضرورت آرمان‌خواهی) را زمین بگذارند، ممکن است کسانی آن را سردست بگیرند که هدفشان نه حل مشکلات مردم بلکه مبارزه و معارضة با اسلام، با جمهوری اسلامی و با نظام اسلامی است». و آدرس این «کسان» را چنین داد که «البته جریان چپ مارکسیستی که همیشه دنبال این مسائل بوده، امروزه دیگر در دنیا آبرویی ندارد و از فقر اندیشه‌ورزی، فقر سیاسی و فقر نیروی میدانی کارآمد در رنج است. این‌ها کاره‌ای نیستند. اما به‌هرحال همیشه ممکن است

هراس خامنه‌ای ...

آبان خونین ۹۸ به درجه‌ای منفجر شد، در پی جهان‌پساکروناپی حادثه خواهد شد. کشتگان از دی تا آبان و از هواپیما تا کرونا، مشروعیت جمهوری اسلامی را بیش از هر وقت دیگری زیر ضرب برده‌اند. «بازی بزرگ» دو دهه‌ای اصلاحات، تا اطلاع ثانوی سخت‌بور شده و پایه‌اش هر لحظه در حال ریزش است. تحریم‌ها و خشکیدن جهانی پستان‌های گاو نه‌منشیر طلای سیاه نفت، اقتصاد ایران را به مرز سخته رسانده است. لشکر گرسنگان و دلشکستگان در سراسر کشور، زنگ خطر را برای حاکمان و دلواپسان و دلفریبان از جهانگیری تا خاتمی و فرمانده نیروی انتظامی به صدا در آورده‌اند. علی‌خامنه‌ای چه در مقام رهبر و رییس دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری (دیکتاتوری بورژوازی) ایران و چه در هیئت خطیب و تئورسین اسلام‌گرایی به مثابه ایدئولوژی طبقات ستمگر، آن قدری به تاریخ معاصر ایران آشنایی دارد که بداند دانشگاه و جنبش دانشجویی، دوره به دوره زمین مناسبی برای رویش بذره‌های جنبش کمونیستی و پیوند آن با توده‌های کارگران و زحمتکشان بوده‌اند. شاید از بخت‌یاری‌شان شاد مانند که خیزش فرودستان و حاشیه‌نشینان دی و آبان، آن‌چنان که باید به دانشگاه متصل نشد و در اعماق خون و گمنامی‌اش، فعلاً خفت. مرتجعین خوب می‌دانند برهم‌کنش و هم‌افزایی اعماق و میانه‌ها، به چه آتش شعله‌وری می‌تواند بدل شود و بوی چه الرحمانی از آن برخواهد خاست.

ازدیگرسو، تَشَت رسوایی «عدالت‌طلبی» قلابی جمهوری اسلامی، در پی بالفعل شدن هر چه بیشتر نتایج ناشی از سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی طی سه دهه گذشته و واکنش مردم به گرسنگی و فلاکت، بیش از همیشه از بام افتاده است. «مستضعفین» و «کوخنشینان» خمینی و وارثینش، حالا عیان‌تر از هر زمان دیگری رو در روی نظام ایستاده‌اند. بسیجیان و سپاهیان آتش‌باختارِ خامنه‌ای در نیزار و کوی و کوچه، در شمال و مرکز و جنوب کشور، در مرزهای دریایی و زمینی و کوهستانی، سر

و سینه کارگر و کولبر و سوخت‌بر و دست‌فروش و خانه‌دار و کشاورز و روستایی و کودک کار را هدف می‌گیرند. آشنان چنان شور شده است که خامنه‌ای در ۲۸ آذر ۹۸ خطاب به بسیجیان به تغییر کاربری واژه «مستضعفین» پرداخت و گفت: «مستضعفین چه کسانی هستند؟ مستضعفین را بد معنا می‌کنند. مستضعفین را به افراد فرودست یا حالا اخیراً اقشار آسیب‌پذیر معنا می‌کنند... نه. قرآن مستضعف را این نمی‌داند... مستضعفین یعنی ائمه و پیشوایان بالقوه عالم بشریت... مستضعف یعنی آن کسی که بالقوه صاحب وراثت عالم است، بالقوه خلیفه‌الله در زمین است، بالقوه امام و پیشوای عالم بشریت است». او حالا چندین ماه پس از این پشت کردن به گفتمان «کوخنشینی»، خطاب به قاتلین «مستضعفین» و فرزندان‌شان هشدار می‌دهد که اگر علم پوسیده مستضعف‌پرستی را زمین بگذاریم، شاید آن «کسان» دیگر برش دارند و آن وقت وامصیبتا!

به بحث پولاریزاسیون مساعد به حال انقلاب برگردیم. تمامی بحران‌های پشت سر و پیش روی جمهوری اسلامی حتی در صورت چند برابر شدن، باز هم خودبه‌خود به یک امکان و آلت‌ناتیو مساعد و مطلوب و حتی الزاما به فروپاشی رژیم منجر نمی‌شوند. حکومت در سایه اعمال ترور و سرکوب مداومش، تمامی سناریوهای محتمل برای بقا و هم‌چنین ترمیم سنگره‌های از دست‌رفته و برگ‌های سوخته - از توهم جان‌سخت اصلاحات تا استضعاف‌نوازی - را روی میز دارد. از «نرمش‌های قهرمانانه» دیگر با «شیطان بزرگ» تا هم‌آغوشی بیشتر با کشورهای «دوست و همسایه» روسیه و چین، از بازی با قمار سهام و بورس تا بلوف «عدالت و فسادستیزی» با رییس قاتل‌پیشه قوه قضائیه و حتی رو کردن یک ژنرال - مدیر «مقتدر و کارآمد» در انتخابات آتی ریاست جمهوری‌اش. پولیتیک و بازی‌هایی که در بستر اوضاع به‌غایت سیال جهانی، منطقه‌ای و داخلی جملگی حکم شمشیر دو لبه را دارند. نقدا باید گفت پتانسیل خشم، اعتراض و عمل مبارزاتی توده‌ها به‌ویژه زحمتکشان و آن‌ها که بیش

از همه به انقلاب نیازمندند، میان جناحین مختلف بورژوازی و راست داخلی و جهانی، چه درون و چه بیرون قدرت، چه داخل و چه خارج کشور، چه سکولار و چه دین‌مدار، چه جمهوری‌خواه و چه سلطنت‌طلب، چه لیبرال و چه نئولیبرال سرگردان و پریشانند. آن‌ها لاجرم با یکی از آلت‌ناتیوهای ارتجاع در رقابت و جنگ قدرت میان جناحین استثمارگران و ستم‌گران سمت‌گیری می‌کنند، اگر آلت‌ناتیو ممکن و مطلوب انقلاب کمونیستی و سوسیالیسم نوین ما تمام چینش‌های موجود و در آینده محتمل میز بازی را به هم نزنند. تغییر این قطب‌بندی منفی اجتماعی به پولاریزاسیون مساعد به حال مردم و انقلاب، در گروه سه **آماده‌سازی** «آماده‌سازی حزب، آماده‌سازی بستر و زمینه اجتماعی و آماده‌سازی توده‌های مردم»<sup>۴</sup> در مسیر انقلاب کمونیستی - و نه چیزی کمتر و به غیر از آن - است. به این منظور فاکتوری که در حال حاضر بیش از هر چیز دیگری عاجل و تعیین‌کننده است، گسترش هسته مستحکم کادرهای حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) و انباشت شمار هر چه بیشتری از «رهبران استراتژیک انقلاب» است. در مسیر پاسخ به این ضرورت، دانشگاه تاریخا و ماهیتا زمین و بستر مناسبی است. بستر و زمینی که صرفاً به شکل یک امکان مطرح است و بالفعل کردنش مستلزم در دست داشتن یک استراتژی روشن برای کنش، و مهم‌تر از آن کارزار تئوریک و سیاسی وسیع و طولانی برای مبارزه با انواع گرایش‌های فکری و ایدئولوژیک بورژوازی و خرده‌بورژوازی موجود در دانشگاه است.

حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) تا آن‌جاکه به استراتژی در دانشگاه مربوط است، در آستانه ۱۶ آذر ۹۸ خط مبارزه و تلاش برای ساختن «جنبش نوین دانشجویی» و «جبهه متحد دانشجویی» را پیش گذاشت.<sup>۵</sup> اولی «برای ایجاد یک هسته مستحکم از دانشجویان کمونیست سنتز نوینی» با آماج «بردن ضرورت انقلاب کمونیستی و کمونیسم نوین به میان توده‌ها» و دومی با هدف پاسخ دادن «به ضرورت ایجاد وسیع‌ترین اتحاد ممکن در دانشگاه».

اتحادی که تحقق آن «نه با شعارهای

قسمی "جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری و جنبش زنان" بلکه از طریق یک جنبش مبارزاتی سراسری... حول هفت گسل مهم اجتماعی... که جمهوری اسلامی بر بستر آن‌ها موجودیت و کارکرد دارد و قادر به از بین بردن آن‌ها و جنبش‌های برآمده از آن‌ها نیست». هم‌چنان‌که سند فوق تأکید کرد عنصر تعیین‌کننده در این مورد، جنبش نوین دانشجویی و ساختن هسته مستحکم از دانشجویان کمونیست سنتز نوینی است برای «مقابله با روند سرکوب دشمن» و نقد و مبارزه فکری و خطی با «گرایش‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی مدعی کمونیسم دروغین». چه آن‌که تمایلات چپ دانشجویی به تبعیت از گرایش‌های سیاسی و فکری موجود و مسلط در چپ ایران و جهان، رُستنگاه طیفی از خطوط ضد کمونیستی و غیر کمونیستی هستند که کارکردشان بیش از هر چیز تخلیه پتانسیل مبارزاتی توده‌های دانشجو و سرانجام هدایت مستقیم یا غیر مستقیم آن‌ها به زیر پرچم یکی از جناحین بورژوازی است. طیف ناهمگون و گسترده‌ای از «چپ محور مقاومت» که عملاً در جبهه ارتجاع و جناحی از امپریالیسم قرار گرفته است، تا گرایش‌های غیر مارکسیستی که فعلاً در جبهه انقلاب و توده‌ها ایستاده‌اند. خط برخورد با اولی، افشاگری بی‌رحمانه تا محو و ایزوله شدن است، و نحوه مواجهه با دومی «گفتگوی انتقادی با شاخه‌های گوناگون مارکسیسم قانونی (چپ نو، اومانیسیم چپ، شبه تروتسکیسم و شورآگرایی) از طریق پلمیک علمی، سیاسی و جدی» و رفیقانه است. ■

آتش

پانوش:

۱. در مورد چیستی و چگونگی انقلاب کمونیستی در ایران نگاه کنید به سند: **مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران**. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م). بهمن ۱۳۹۶  
 ۲. در مورد محتوی این جمهوری نگاه کنید به: **قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیشنویس پیشنهادی)**. حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م). بهمن ۱۳۹۷  
 ۳. در مورد قطب‌بندی نامساعد و مساعد نگاه کنید به سند: **بنیانه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما؛ ایجاد قطب‌بندی مساعد و باز کردن راه انقلاب کمونیستی (هفت توقف)**. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م). اردیبهشت ۱۳۹۷  
 ۴. در مورد سه آماده‌سازی نگاه کنید به سند: **استراتژی و راه انقلاب کمونیستی در ایران**. حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) پاییز ۱۳۹۷. ص ۵۹-۶۶  
 ۵. نگاه کنید به: **پیش‌بسی جنبش نوین دانشجویی**. حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) آذر ۱۳۹۸

قبل از شروع کرونا، مشت نمونه خروار همین بس که رییس جمهور فاشیست قدرت اول امپریالیستی جهان (آمریکا)، گرمایش زمین را دروغ خواند و از توافق اقلیمی پاریس خارج شد. این توافق بین‌المللی در سال ۲۰۱۵ در پاریس و با هدف مقابله با تغییرات آب و هوایی، کاهش تولید دی اکسید کربن و دیگر گازهای گلخانه‌ای امضا شد. ناگفته نماند که آمریکا پس از چین، دومین تولیدکننده گازهای گلخانه‌ای جهان است. گفته می‌شود که اگر روند گرمایش زمین به همان شکل ادامه یابد بشر فقط حدود سه دهه فرصت دارد تا جلوی یک فاجعه زیست‌محیطی و ورود به یک مرحله غیر قابل بازگشت را بگیرد. مرحله‌ای که می‌تواند به انقراض گونه‌های مختلف گیاهی و جانوری و حتی انقراض بشر و نابودی حیات بر زمین منجر شود.

رابطه انسان و طبیعت در جوامع طبقاتی همواره رابطه‌ای پرمخاطره و همراه با آسیب‌های اساسی به محیط زیست بوده است. اما انسان‌ها «مقصر» نیستند. انباشت سرمایه و کسب حداکثر سود در رقابت بین بلوک‌های سرمایه، یک عامل در استفاده بی‌رویه از سوخت‌های فسیلی و تولید هزاران میلیارد تن گاز کربونیک و گازهای گلخانه‌ای شده است. و همین فرایند گرمایش زمین را شدت بخشیده است. تخریب گسترده محیط زیست، انقراض یا خطر انقراض گونه‌هایی از گیاهان و حیوانات و در مجموع، دستکاری سودمحور در طبیعت از جمله عواملی‌اند که باعث شده کره زمین در معرض تغییرات اقلیمی شدید قرار بگیرد. ذوب شدن یخ‌های قطبی، ناپایداری و تغییرات نامرسوم در فصل‌ها، بزرگ شدن سوراخ لایه ازن و... از عوارض آن است.

مارکس در اثر «فقر فلسفه» می‌نویسد: «...بگذارید به دلیل پیروزی‌های مان بر طبیعت پیش

از حد خود را گول زنیم. چون که هر یک از چنین پیروزی‌هایی بر طبیعت انتقام خود را از ما خواهد گرفت. راست است که هر پیروزی در وهله نخست پیامدهایی به بار می‌آورد که مورد انتظار ماست. اما در وهله‌های دوم و سوم تاثیرهایی یک‌سر متفاوت و دور از انتظار دربردارد که اغلب اولی را باطل می‌کند... ما به‌هیچ‌رو مانند فاتحی که بر مردمی خارج فرمان می‌راند، مانند کسی که بیرون طبیعت ایستاده است بر طبیعت فرمان نمی‌رانیم. بلکه ما با گوشت و خون و مغز از آن طبیعت‌ایم و در میانه آن به‌سر می‌بریم. تمامی تسلط ما بر طبیعت عبارت از این است که امتیاز ما بر همه دیگر موجودات در این است که می‌توانیم قوانین طبیعت را بشناسیم و آن را به‌درستی به‌کار بندیم».

اگرچه برخی دانشمندان، مطالعات و پیش‌بینی‌هایی درباره وقوع بیماری‌های مسری و همه‌گیر در سطح جهان انجام داده بودند ولی کسی نمی‌دانست این بیماری (کووید ۱۹) ناگهان از کجا سر در می‌آورد، چه‌طور تبدیل به پاندمی می‌شود و کل جهان را به بحران می‌کشد. اما بسیاری دانشمندان و فعالین محیط زیست امیدوار بودند که اگر از گازهای گلخانه‌ای، تولید دی اکسید کربن (که جنگل‌زدایی‌های بی‌وقفه و صنعت سودآور چوب نقش مهمی در آن دارد) و استفاده از سوخت

فسیلی (که نقش مهمی در تخریب محیط زیست دارد) کاسته شود و اگر بشر کمتر به دست‌کاری در طبیعت و استفاده خوراکی از برخی جانوران بپردازد، احتمالاً در سال ۲۰۳۰ با محیط زیست و طبیعتی کمتر آلوده و با ترمیم سوراخ لایه

ازن روبه‌رو خواهیم بود. ویروس کرونا، جدید این پیش‌بینی‌ها را به‌طور متناقضی به هم ریخته است. چون برخی دولت‌ها مجبور شدند با اعمال قرنطینه و تعطیلی صنایع، میزان مصرف سوخت‌های فسیلی را به حداقل برسانند و ضرورت حفاظت از شهرهای بزرگ به‌شدت آلوده به بنزین‌های دست‌کاری‌شده با سرب آلوده را پیش رویشان گذاشت. طی فقط دو، سه ماه اجبار به استفاده کمتر از سوخت‌های فسیلی و تولید گازهای گلخانه‌ای و... طبیعت در بیشتر نقاط جهان تا حدی مجال تنفس پیدا کرد. برای نخستین بار در کانال‌های شهر و نیز ماهی‌ها پیدا شدند و آب تیره، آبی رنگ شد. باور کردنی نیست که شهرهای ایران این‌چنین تمیز باشند و درختانش به این حد سبز و درخشان. همین حد نشان از آن دارد که بشر می‌تواند با استفاده بهینه از طبیعت و منابع آن، مانع نابودی سیاره زمین و تخریب طبیعت و خودش شود. اما تازمانی که نظام سرمایه‌داری حاکم باشد، طبیعت شانس برای ترمیم و بهبود ندارد. در جهان کنونی نیروهای تولیدی (توانایی مردم و دانش و علم به دست آمده) به درجه‌ای رشد

کرده‌اند که می‌توان با برنامه‌ریزی صحیح اقتصادی و اجرای سیاست‌های مبتنی بر حفاظت از طبیعت و در راستای سلامت کل بشر که خود بخشی از طبیعت است، بر روند گسترش یابنده نابودی محیط زیست غلبه کرد. اما روابط تولیدی سرمایه‌داری بزرگ‌ترین مانع است. بشر بحران کرونا را هم از سر بگذراند تحت نظام سرمایه‌داری امپریالیستی با جهانی به‌مراتب زشت‌تر و بی‌رحم‌تر مواجه خواهد بود. نه فقط از نقطه‌نظر گسترش بی‌نظیر فقر و بینوایی بلکه به‌واسطه جبران خسارت‌های اقتصادی ناشی از کرونا با تخریب خشن‌تر و شدیدتر محیط زیست و طبیعت از سوی بلوک‌های مختلف سرمایه و دولت‌های ارتجاعی. دولت‌ها برای کاستن فشارهای اقتصادی ناشی از قرنطینه، بودجه‌های زیست‌محیطی را کاهش می‌دهند و دست به تخریب بیشتر می‌زنند و روند نابودی سیاره زمین شتابی بیشتر از قبل می‌گیرد.

بنابراین دو راه بیشتر مقابل بشر نیست: ادامه همین وضعیت که نتیجه‌اش «دهشت بی‌پایان» است یا انقلاب کمونیستی که نتیجه‌اش «پایانی بر این دهشت» است! ■

ستاره مهری



بدان متوسل می‌شوند. به این ترتیب، اعتصاب کارکرد مشخصی دارد: بالا بردن توان چانه‌زنی لایه‌های مختلف طبقاتی (کارگران، معلمین، پرستاران، کامیون‌داران و...) برای بهبود شرایط زیست‌شان. واضح است که وظیفه هر نیروی پیشرویی است که از اعتصاب برحق این اقشار و لایه‌های طبقاتی، دفاع کند.

هدف کمونیست‌ها اما، تلاش برای کمتر استثمار شدن، یا شل کردن زنجیرهای اسارت نیست، بلکه سرنگونی دولت سرمایه‌داری و محو استثمار و گسستن زنجیرهای ستم است. اما آیا اعتصاب حتی در شکل اعتصاب عمومی توان بر هم زدن معادلات ستم و استثمار را خواهد داشت؟ در متن «حلقه گمشده: اعتصاب عمومی» می‌خوانیم:

«چرا از دی ماه ۹۶ تا آبان ۹۸ اعتراضات گسترده مردم به نتیجه نمی‌رسند؟... تاریخ انقلاب‌ها و شورش‌های مردمی نشان می‌دهد که اعتراضات مردمی تا زمانی که به نحوی تمام جمعیت و حتی موافقان رژیم حاکم را درگیر نکنند، به تغییر نظام سیاسی منجر نمی‌شوند. اما درگیر کردن همه جمعیت؟ چگونه؟ آیا درگیر کردن موافقان رژیم امری ناممکن نیست؟ یک راه وجود دارد که هم جمعیت خاموش را وارد انقلاب می‌کند و هم موافقان رژیم را ناتوان؛ اعتصاب عمومی.»

اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم این است که هدف کمونیست‌ها نه «تغییر نظام سیاسی» که انقلاب سیاسی-اجتماعی است؛ یعنی سرنگونی دولت سرمایه‌داری و استقرار دولت سوسیالیستی. بدون بر هم زدن کلیت شیوه تولید مبتنی بر استثمار طبقاتی و ستم اجتماعی، هر نظام سیاسی‌ای صرفاً بازتولیدکننده ستم و استثمار خواهد بود. استقرار «نظامی که در آن سرنوشت مردم به دست خود مردم است» (از دادداشت سرخط) بدون درهم‌شکستن کلیت دستگاه دولت سرمایه‌داری در بهترین حالت تخیلی توخالی خواهد بود. دومین نکته: به فرض که ما با دولت بورژوازی‌ای سروکار داشته باشیم که نتواند اعتصاب عمومی را کنترل کند، و «موافقان رژیم» نیز «درگیر» شوند. سوال این است که چگونه موافقان رژیم ناتوان می‌شوند؛ از آن مهم‌تر چرا و چگونه «جمعیت خاموش... وارد انقلاب» می‌شود؟

پاسخ سرخط یک اکونومیسم و رویزیونیسم ناب است: «اعتصاب عمومی با خاموش کردن چرخ اقتصادی کشور، از یک طرف افرادی را که به خاطر فشارهای کاری و معیشتی قادر به مشارکت در اعتراضات نیستند از بار زندگی روزمره رها می‌کند و به خیابان می‌کشاند، هم حامیان رژیم و نیروهای سرکوب را از برخورد همه‌جانبه با اعتراضات ناتوان می‌کند.»

پاسخ اکونومیستی است: این اندیشه، گمان می‌کند که فشار اقتصادی به خودی خود افراد را رهرو راه انقلاب می‌کند.

پاسخ رویزیونیستی است: مساله برای این اندیشه، «به خیابان کشاندن» توده‌هاست. مساله برای این اندیشه صرفاً به راه افتادن جنبش است، نه محقق کردن هدف، یعنی انقلاب سوسیالیستی. شعار رویزیونیسم بر پیشانی این اندیشه نمایان است: «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز».

بار دیگر یادآور می‌شویم که اعتصاب چه در شکل محدود و چه در شکل عمومی‌اش حق توده‌هاست و کمونیست‌ها نیز از آن حمایت می‌کنند، اما کمونیست‌ها از بستر این مبارزه استفاده می‌کنند برای ارتقای آگاهی توده‌ها برای پیوستن به صفوف انقلاب کمونیستی. هر قدر هم که تجمیع ستم و استثمار بر گرده توده‌ها سنگینی کند، به صورت خودبه‌خودی مبارزاتشان را به افق کمونیستی گره نمی‌زنند. در شرایط جامعه طبقاتی توده‌ها در هر صورت رهبری می‌شوند، اگر کمونیست‌ها عهده‌دار این مهم نشوند، توسط خطوط و افق‌های بورژوازی رهبری خواهند شد. تاریخ تلخ انقلاب ۵۷ و استقرار ضد انقلاب گواهی بر این ماجرا است.

## آگاهی کمونیستی، اعتصاب و کرونا

برای به راه انداختن «جنبشی برای انقلاب» در جهت لغو ستم و استثمار، نیازمند آنیم که مکانیزم‌ها و محرک‌های تولید و بازتولیدکننده ستم و استثمار

را بشناسیم: «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد» (لنین). و اساساً در همین راستا است که آواکیان از «رها کنندگان آگاه نوع بشر» سخن می‌گویند. بدون شناخت کلیت، نمی‌توان روابط درونی تضادهای مختلف را شناسایی و بدین ترتیب با آن‌ها به مبارزه برخاست.

«حلقه گمشده» ای که اعتراضات و خشم توده‌ها را به رهایی گره می‌زند، افق و آگاهی کمونیستی است و نه اعتصاب عمومی. سخن گفتن از اعتصاب عمومی به‌عنوان «حلقه گمشده» در شرایطی که کرونا، عمده کشورهای سرمایه‌داری را برای قریب به دو ماه درگیر «اعتصاب عمومی» اجباری کرده است، مضحک است.<sup>۱</sup> کرونا شرایطی را فراهم آورد که بخش عمده تولید در سراسر جهان به حداقل ممکن کاهش یافت. فشار بر توده‌های تحتانی - بسته به توان اقتصادی کشورها - و طبقه متوسط کمرشکن است. اما شاهد «کشاندن شدن» توده‌ها در سطح جهان به راه انقلاب نیستیم.

در ایران میلیون‌ها نفر بی‌کار شده‌اند، تورم رشد کم‌سابقه‌ای را تجربه می‌کند، فشار شرایط تهی‌دستان و طبقات میانی را به‌سویه آورده است. اما بخش‌هایی از طبقات میانی برای حفظ دارایی خود و بهبود شرایطشان، به خیابان «کشاندن» نشدند که به بازار حبابی بورس کشانده شده‌اند. ضمن این که ضروری است اشاره کنیم که بسیار محتمل است، امتداد این شرایط و ترکیدن حباب بازار بورس، توده‌ها را به خیابان بکشاند؛ اما توده‌های خشمگین در غیاب رهبری و بدیل کمونیستی بی‌تردید بدیل بورژوازی را برمی‌گزینند. چندی پیش، بخشی از توده‌های خشمگین آمریکا، تحت فشار ناشی از کرونا، - با اسلحه - «به خیابان کشانده شدند» اما به رهبری و در دفاع از رژیم فاشیست ترامپ/ پنس نه برای انقلاب.

به این ترتیب، می‌توانیم بگوییم که تضادهای گوناگون جامعه طبقاتی، توده‌ها را به مقاومت و مبارزه برمی‌انگیزد، کمونیست‌ها نمی‌توانند نسبت به این مبارزات توده‌ها بی‌تفاوت باشند: «نمی‌توانیم مثل یک مشت دگماتیست مذهبی کنار بایستیم و بگوییم این مبارزات شما به جایی نمی‌رسد. ما به انقلاب نیاز داریم. پس هر وقت سر عقل آمدید بیایید سراغ ما و آن وقت ما برایتان سخنرانی می‌کنیم. نه!» (آواکیان، ۱۳۹۷: ۱۵۳) اما از طرف دیگر کمونیست‌ها برای صرف راه انداختن جنبش و شرکت در آن مبارزه نمی‌کنند. مبارزه آن‌ها معطوف به هدف انقلاب کمونیستی است. بنابراین در فرآیند مبارزه کمونیست‌ها ملزم‌اند که برای تغییر فکر توده‌ها و آشنا کردن آن‌ها با افق انقلاب کمونیستی بکوشند: «حتی وقتی شما با توده‌های در مبارزه با اجحافات و ظلمی که به آن‌ها می‌شود متحد می‌شوید و تعداد زیادی از مردم هنوز نیاز به انقلاب کردن را نمی‌بینند، شما برای تغییر فکر آن‌ها بر مبنای این خط که انقلاب یک نیاز عینی است، مبارزه می‌کنید.» (آواکیان، ۱۳۹۸: ۸۳) آواکیان با توجه به همین دیالکتیک امر ذهنی/ امر عینی است که شعار استراتژیک «با قدرت بجنگید و مردم را برای انقلاب تغییر دهید» را پیش رو می‌گذارد. او هم چنین در ترسیم خط مرز سنتز نوین با رویزیونیسم، تصریح می‌کند که: «در این فرآیند، تغییر فکر مردم، محوری و در کلیت این فرآیند، حلقه کلیدی است.»

مبارزه برای کمونیسم، نیازمند سوزه‌هایی است که افق و آگاهی کمونیستی داشته باشند. در غیاب این افق و آگاهی باید بگوییم: «خروارها مبارزه است، اما نه برای ما»<sup>۲</sup> ■

## پیروت

### منابع:

آواکیان، باب؛ کمونیسم نوین، ۱۳۹۷  
آواکیان، باب، گشایش‌ها، ۱۳۹۸

### پانویس‌ها:

۱- برای مطالعه یادداشت «حلقه گمشده: اعتصاب عمومی» رجوع شود به کانال سرخط: <https://t.me/SarKhatism>

۲- کافکا می‌گوید: «خروارها امید است اما نه برای ما»

## «برخی یادداشت‌های اولیه در مورد این که با چه اوضاعی مواجهیم: خطوط کلی، تضادها و بحران‌ها»

نشریه انقلاب ۶ آوریل ۲۰۲۰

یادداشت سردبیری انقلاب: هدف از یادداشت‌های اولیه یکی از اعضای «تور سراسری» دامن زدن به تحلیل بیشتر از سوی خوانندگان در مورد واقعه‌ای است که تبدیل به «تکان» بی‌سابقه‌ای در جهان شده و پسااینده‌های بلندمدت خواهد داشت. هم‌چنین، هدف مان کمک به توانمند کردن جنبش برای انقلاب است تا بتواند به چالش این لحظه جواب دهد.

... ارائه تحلیل جامع از اوضاع در لحظه‌ای که بسیار سیال و مملو از عدم قطعیت است، اگرچه غیر ممکن اما بسیار سخت است. ... در عین حال ضروری است که پروسه ترسیم روش‌مندتر خطوط کلی اوضاع را حتا در شرایطی که این اوضاع در حال تکوین است آغاز کنیم، تضادهای کلیدی تبلور یافته و بحران‌ها که حادثر و آشکارتر می‌شوند را شناسایی کنیم و با دلی شوریده و زه از کمان کشیده، نگاه مان را به جاده‌های بالقوه‌ای بدوزیم که از درون آن‌ها بتوانیم برای اهداف استراتژیک‌مان آزادی به دست آوریم. این بخشی از رویکرد استراتژیک برای دست یافتن به اهداف کلیدی و نسبتا میان‌مدت‌مان تحت شرایطی است که به طرز شگرفی جدید و موقعیت‌ها دائما در حال تغییر و تشدید هستند. ... هدف این است که هرچه بیشتر با این وضع دست و پنجه نرم کرده و رویکرد استراتژیک‌مان را در مورد «چه باید کرد» فرموله کنیم و به موازات بالا رفتن منحنی شناخت‌مان روشن کنیم که در این شرایط ابتکارات کلیدی‌مان را چگونه باید پیش ببریم.

شرایط بیش از هر چیز تبلیغ و ترویج باب آواکیان، کتاب «پایه‌ها»، علم و انقلاب (از آردی اسکای بریک)، رویکرد علم، واقعیت انقلاب و سنتز این‌ها در کمونیسم نوین لازم است. جوش و خروش مستمری که در جامعه جریان دارد امکان پیشبرد اهداف استراتژیک و اهداف نزدیک‌تر انقلابی را در خود فشرده می‌کند. اما این کار نیازمند فداکاری و سخت‌کوشی، تجربه و پراتیک کردن و یافتن راه‌هایی برای پیشبرد آن است. این فعالیت را نه تنها از طریق حضور دیجیتالی ... بلکه هم‌چنین از طریق به کار بست دینامیک انباشت - تاثیر گذاری - انباشت در زندگی واقعی به حداکثر ممکن حتا با وجود شرایط سیال و محدود و متغیر باید پیش ببریم. در برهه کنونی، تمام این عناصر دربرگیرنده یک منحنی شناخت بسیار تیز در هر دو زمینه محتوا و فرم است.

سوال باید کرد: وقتی توده‌های مردم از نظام کنونی «دل‌زده» می‌شوند، چگونه می‌توان با کمونیسم نوین آیه «هیچ آلترناتیوی نیست» و سقف‌های فکری و نقاط کور حاکم در جامعه را در زمینه تصور کردن یک دنیای متفاوت درهم شکست؟ پیشاهنگ در کلیت خود چه مسئولیت‌هایی دارد؟ اتوریته انقلابی که باید در رقابت (با حاکمیت) باشد چه شکلی به خود می‌گیرد و در لحظه‌ای مانند لحظه کنونی چگونه تبارز می‌یابد و قطب خود را مستقر می‌کند؟ درحالی‌که، آدم‌های «مترقی» به‌طور خودبه‌خودی به سمت شخصیت‌هایی مانند آندرو کومو شهردار نیویورک گرایش پیدا می‌کنند و با دلتنگی یاد «فرانکلین روزولت» می‌افتند و آرزوی «شرایط

عادی» کسل‌کننده‌ای که جو بایدن وعده می‌دهد را می‌کنند، ماهیت واقعی آن چه را وایمار (دموکراسی بورژوازی لیبرال) نمایندگی می‌کند چگونه باید به میان مردم برد، به‌ویژه و از جمله آن‌طور که در مواردی که باب آواکیان در مقالات نمونه (منظور مقالات کوتاهی است که در چند ماه اخیر منتشر شده‌اند) پیش می‌کشد؟ در لحظاتی مانند اکنون یکی از سخت‌ترین چالش‌ها انباشت و سازماندهی قوا برای انقلاب است. و ما در «تور سراسری» به دست و پنجه نرم کردن با این بُعد مساله نیاز داریم و باید این سوال را در مقابل توده‌ها هم بگذاریم و برای حل این تضاد سخت با آن‌ها کار کنیم.

### یک جهت‌گیری پایه‌ای و رویکرد ماتریالیستی

در کتاب «انقلاب و رهایی بشریت» باب آواکیان نکته‌ای طرح می‌کند که در رابطه با داشتن جهت‌گیری ماتریالیستی تعیین‌کننده است: «در کمونیسم، انسان‌ها کیفیتا بیشتر از هر زمان دیگر با طبیعت و با یکدیگر تعامل آگاهانه خواهند داشت. این حقیقت دارد. اما در کمونیسم هم با محدودیت روبه‌رو خواهید شد و باید آن‌ها را تغییر دهید. در کمونیسم شما کماکان با آن اصول پایه‌ای که مارکس در مورد شالوده‌ها و تضادهای محرکه جامعه بشری برشمرده است روبه‌رو خواهید بود. مهم نیست در کدام مرحله کمونیسم باشید، شما کماکان با این ضرورت که خود را به مثابه چیزی "بیرونی" به شما نمایان می‌کند مواجه خواهید شد و باید روی آن کار کنید و برای

تغییرش مبارزه کنید - و با تغییر دادن آن، ضرورت جدیدی را به وجود خواهید آورد. تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولیدی، میان زیربنا و روبنا کماکان جامعه را شکل داده و به جلو خواهند راند. و درک هرچه آگاهانه‌تر این روابط کماکان مساله‌ای خواهد بود - اما هرگز به آزادی کامل در این رابطه نخواهید رسید.» (تاکیدات از نویسنده)

ماتریالیسم پایه‌ای و اساسی و دیالکتیک پویای میان ضرورت و آزادی که در این‌جا بحث شده، بخش مهمی از جهت‌گیری کلی بوده و در این برهه بسیار مهم است. برخی از این موارد به شکل حادی مطرح شده‌اند. مثلا این که در مقابله با این نوع پاندمی‌ها تفاوت سوسیالیسم و نهایتا کمونیسم با جامعه کنونی چه خواهد بود. پاندمی کووید ۱۹ رخدادی تصادفی است، هرچند که ریشه‌های گسترده‌تر آن همانند پاندمی‌های مشابه کاملا می‌تواند در تضادهای کلی سیستم باشد. پس سوال این است: چگونه این ضرورت "بیرونی" خاص (یعنی کووید ۱۹) با سطح فعلی نیروهای مولده و روابط تولیدی سرمایه‌داری برهم‌کنش دارد. این رابطه به‌ویژه وقتی برجسته می‌شود که آن چه را امروز امکان پذیر است با آن چه در دوره‌های تاریخی دیگر امکان پذیر بود مقایسه کنیم. مثلا، دانش و فن‌آوری امروز در تولید واکسن را مقایسه کنید با شیوع بیماری آنفولانزای اسپانیایی (سال ۱۹۱۸). بنابراین، آن چه اکنون ممکن است و انتظارش می‌رود صد و هشتاد درجه با آن چه انجام می‌شود در تضاد است و مزخرف بودن این شیوه تولید و روابط تولیدی منسوخش را

نمایش می‌دهد. تضاد میان روابط تولیدی سرمایه‌داری-امپریالیستی و نیروهای تولیدی به شکل چشمگیری تبارز یافته و مشهود است که این روابط تولیدی جبر و زنجیری بر دست و پای نیروهای تولیدی است (نیروهای تولید شامل دانش و فن‌آوری است اما مهم‌ترین نیروی تولیدی خود مردم هستند) و سرچشمه رنج‌های بیهوده است. باب آواکیان این موضوع را در مقاله اخیرش (توهم مرگبار "شرایط عادی" یا راه پیشروی انقلابی) توضیح داده است: «بحران ویروس کرونا واقعیت نظام سرمایه‌داری را هرچه برجسته‌تر نشان داده است. این نظام نه تنها در تناقض با تامین نیازهای توده‌های بشریت قرار دارد بلکه در تخاصم اساسی با آن و مانع مستقیم در مقابل آن است.»

قیاس‌های تاریخی زیادی در گفتمان‌های عمومی و «چپ» در مورد طاعون و پاندمی‌های مختلف می‌شود. اما آن‌چه از حاکمان و دولت‌ها انتظار می‌رود متفاوت از آن چیزی است که در گذشته از آن‌ها انتظار می‌رفت و پتانسیل آن را دارد که مشروعیت آن‌ها را زیر سوال ببرد، حتی وقتی که حول تضادهای خاص دیگر تمرکز یافته و تبارز یابد... درعین حال با توجه به روندهای ایدئولوژیک و سیاسی که در جامعه آمریکا سلطه دارد... امکان دارد که بورژوازی و بخش‌های فاشیست آن بتوانند با سیاست «از این ستون به آن ستون» (با هزینه گران اجتماعی که با جان مردم پرداخت خواهد شد و انفجارهای کوچک اجتماعی) این پاندمی را مدیریت کرده و حتا با صرف هزینه عظیم از این زلزله جان سالم به در ببرند و با وجودی که این پاندمی، زلزله سختی است و می‌تواند «شرایط عادی» را فرو بپاشد اما نباید روی این احتمال «شرط‌بندی کرد» که به‌طور خودبه‌خودی و به‌تنهایی «سدهای صدا» را بشکند. حال از ایالات متحده بگذریم و به دنیا نگاه کنیم. در پاندمی جهانی کووید ۱۹ در این لحظه مشخص از نظام سرمایه‌داری امپریالیستی،

شوک و ضرورتی وجود دارد که به‌لحاظ ماهیت و دامنه بی‌سابقه است. یعنی در بازه زمانی بسیار کوتاه بر کل جهان تاثیر گذاشته و پتانسیل تولید فلاکت عظیم توده‌ای دارد؛ عدم قطعیت، بی‌ثباتی و اختلالی که تاکنون در عصر مدرن دیده نشده بود، همراه با دره‌های نابرابری و وابستگی تولید و توزیع فرآورده‌ها و خدمات به زنجیره‌های تولیدی، فرآیندها و شبکه‌های پیچیده جهانی که دربرگیرنده مردم، کارگاه‌های تولیدی و مزارع، معادن و میادین نفتی، کشتی‌رانی و حمل و نقل زمینی، مغازه‌های مد و خرده‌فروشی و غیره است که همگی به شکل ضربدری اقصی نقاط جهان را درمی‌نوردند؛ نقش شدید تضاد در میانه تضادهای مجزا اما درهم‌تنیده که در سطوح مختلف با یکدیگر برهم‌کنش دارند...

### برخی تضادها و روابط کلیدی

**الف- رابطه دیالکتیکی میان این پاندمی و سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی، شیوه تولید و رونمای این سیستم که جامعه را شکل می‌دهد**

آن‌چه فعلا مختصات اوضاع را تعیین می‌کند خود این بیماری و حرکت بی‌ثبات و بلا تکلیف آن است. تاثیرات اجتماعی آن و این‌که چگونه به آن پاسخ داده می‌شود، الزاما و درنهایت هم‌جهت با کارکردها و دینامیک‌های زیربنایی سیستم و در ترکیب با سیاست‌های آگاهانه بخش‌های مسلط طبقات حاکمه بورژوا در کشورهای مختلف شکل گرفته و تعیین می‌شود. این به‌معنای آن است که همه نیروهای طبقاتی باید به ضرورتی که توسط این ویروس تحمیل شده است پاسخ دهند و این ضرورت زمانی برطرف خواهد شد که واکسن یا درمانی تولید شود یا دامنه و شدت این پاندمی به‌طور دیگری کیفیتا کمتر شود یا این‌که شاید یک بحران عظیم‌تر ظاهر شود. ...

مواعی که در مقابل «اقدامات ضروری برای پاندمی» موجود است

و به تشدید آن خدمت می‌کند:

۱- کارکرد تضاد **آنارشی/ ارگانیزاسیون** (تولید سازمان‌یافته نقشه‌مند در یک شرکت و روابط آنارشیک میان شرکت‌های مختلف که رقابت محرک آن است) و رقابت میان بلوک‌های سرمایه و میان دولت ملت‌ها. همان‌طور که در عرضه وسایل «پی‌پی‌ای» (دستگاه‌های حفاظت شخصی برای پرسنل درمان) و کار روی کشف و تولید واکسن دیده‌ایم؛

۲- درپیش گرفتن رویکرد «اول کشور» به‌جای رویکرد اول جهان. و عمدتا حکومت‌ها و نه دانشمندان در مقابل سهیم شدن تخصص و دانش میان دانشمندان مانع ایجاد می‌کنند.

۳- رویکردهای ضد علمی و اعمال دیکتاتوری بورژوازی بر توده‌های مردم: به‌جای این‌که توده‌های مردم بر مبنای پیشرفته‌ترین دانش موجود بسیج شده و در مهار و تخفیف و خدمت به درمان این پاندمی آموزش ببینند بر آن‌ها دیکتاتوری اعمال می‌شود که در بسیاری از کشورهای جهان شکل فاشیستی به خود گرفته است.

۴- تشدید فلاکت: در شکل بیماری و مرگ و تاثیرات مهلک این بیماری عالم‌گیر بر آن بخش‌هایی از مردم دنیا که پیشاپیش آسیب دیده بودند. فداکاری مادی که ضرورت بحران‌هایی از این قبیل است در این سیستم شکل‌گسترش فلاکت و تشدید روابط نابرابر و ستم‌گرانه‌ای را که پیشاپیش وجود داشت به خود گرفته است. این مساله‌ای است که در آینده نزدیک یا میان‌مدت بسیار حاد خواهد شد. ...

**ب- دیالکتیک میان این پاندمی و لحظه خاص کنونی**

بخشی از شرایط جاری در لحظه خاص کنونی و پس منظر آن، عروج جهانی فاشیسم است. اثرات طولانی‌مدت این پاندمی بر این جنبه از پدیده اجتماعی و سیاسی و دیگر جوانب آن هنوز معلوم نیست و باید آن را مشخص کرد. اما به تعبیری فوری، چگونگی مدیریت این پاندمی توسط حکومت‌های

بورژوازی و رژیم‌های فاشیستی بر روندهای زیر تاثیر خواهد گذاشت هرچند که کاملا تعیین‌کننده آن‌ها نخواهد بود: روند توسعه کووید ۱۹؛ پتانسیل تلاطمات و ناآرامی‌های اجتماعی و ماهیت و گستره آن‌ها؛ مختل شدن اقتصاد؛ تداوم تثبیت یا «کند شدن و ازم پاشیدن» فاشیسم در برخی کشورها؛ پتانسیل عروج دوباره ایدئولوژی‌های ارتجاعی مانند فاشیسم اسلامی و احتمال ریشه دواندن آن در کشورهای دیگر مانند هند و غیره و پتانسیل ظهور اوضاع و صف‌آرایی‌های جدیدی که شرایط عادی و کارکرد عادی سیستم را به‌گونه‌ای ازم بپاشد که در به روی فرصت‌های رادیکال و بحران‌های مشروعیت باز کند و به نسبت آن‌چه نیروهای آگاه در زمینه از عقب به جلو آمدن انجام دهند، حتا اوضاع انقلابی به‌وجود آید.

اما صرف نظر از این‌ها، باید گفت این رخداد تکانی است با تاثیرات درازمدت که احتمالا نشان‌دهنده

**گره‌گامی در مارپیچ است.** در نتیجه رنج و بیماری و مرگ و میری که اکثرا غیر ضروری و محصول این سیستم است و عمدتا قشرهای محروم را آماج قرار داده است، تضاد میان طبقات حاکمه و توده‌های مردم در سطح بین‌المللی حاد شده است. ... مردمی که در سطح بخور و نمیر زندگی می‌کنند یا کارگر روزمزد و دست‌فروش چه‌طور می‌توانند دو تا سه هفته خانه‌نشینی کنند؟ در هند که بیش از یک میلیارد جمعیت دارد ۹۰ درصد در اقتصاد غیر رسمی کار می‌کنند و هیچ‌گونه امکان «کار از راه دور» ندارند، نه حداقل دستمزد دارند و نه بیمه اجتماعی یا پس‌انداز! این حاکمان هیچ جوابی برای این بیماری عالم‌گیر ندارند مگر پاسخی با هزینه‌های اجتماعی و رنج و مرگ و میر فوق تصور...

کووید ۱۹ رقابت‌های درون امپریالیستی را کم نکرده بلکه آن را تشدید کرده است. این رقابت در عروج چین به‌عنوان یک قدرت تهدیدآمیز در مقابل ایالات متحده

# انقلاب ناک بخش اول ویتنام

فشرده شده است. ...هنوز تأثیرات کووید ۱۹ بر نرخ رشد درازمدت چین معلوم نیست. هرچند که در کوتاه‌مدت آن را متوقف کرده و گزارش‌ها حاکی از آن است که برای چین، راه‌اندازی مجدد زنجیره عرضه، فوق‌العاده مشکل است. سیر صعودی چین به شدت بورژوازی آمریکا را نگران کرده است. آیا «ترمز» میان‌مدت برای کند کردن این سیر صعودی کافی است؟ ...تأثیرات ناشی از کسادی اخیر و رکود احتمالی آینده بر اقتصاد آمریکا و جهان چه خواهد بود؟ مدارهای انباشت سرمایه در حال حاضر جهانی و کاملاً درهم‌تنیده است و بسیار محتمل است که مارپیچ انبساط که از سال ۲۰۱۰ - ۲۰۱۱ به این سو جریان داشت کند و به طور قابل ملاحظه‌ای منقبض شود، به خصوص بخش‌های کلیدی از اقتصاد جهانی که مستقیماً متأثر از تدابیر مربوط به پاندمی بوده‌اند. ...

در مورد تضادهای دیگر مانند ایران و خاورمیانه ارزیابی امپریالیست‌ها از ضرورت/آزادی در پیشبرد اهداف استراتژیک‌شان (آن‌طور که طبقات حاکمه در ایالات متحده و اتحادیه اروپا ضرورت/آزادی خود را تصور می‌کنند) نیز در حال تغییر است. اما بر سر این ارزیابی در میان‌شان تضاد زیادی هست. ■

## پانوست:

\* مارپیچ/گره‌گاه: در این‌جا منظور از مارپیچ، مرحله یا دوره‌ای در تکامل تضاد اساسی سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی) است. هر مارپیچ توسط مجموعه‌ای خاص از تضادها و عوامل در مقیاس جهانی شکل می‌گیرد. مارپیچ یک چارچوب بین‌المللی نیز هست که در داخل آن انباشت سرمایه صورت می‌گیرد. گره‌گاه‌ها نقاط معینی از تکامل مارپیچ‌ها هستند که تضادهای سیستم جهانی به شدت حاد و درهم‌تنیده می‌شوند و به انفجارات خشونت‌بار می‌انجامند (مانند جنگ‌های جهانی و انقلاب‌ها) و یا این‌که جابه‌جایی‌های قطعی صورت می‌گیرد. مانند فروپاشی شوروی سابق. از طریق این گره‌گاه‌های جهانی- تاریخی تضادهای خصلت‌نمای یک مارپیچ حل می‌شوند (هرچند موقتی و قسمی) و بدین ترتیب تجدید ساختاری کیفی در روابط جهانی شکل می‌گیرد. مترجم این تعریف را از «یادداشت‌هایی بر اقتصاد سیاسی» به قلم ریومن لوتا ۱۹۹۹ برگرفته است.)

۳۰ آوریل امسال پنجاه و پنجمین سالگرد پیروزی خلق ویتنام در جنگ علیه امپریالیسم آمریکا بود. انقلاب امیدبخش و نبرد مردمی علیه دو قدرت امپریالیستی فرانسه و آمریکا و نیروهای دست‌نشانده‌شان که برای سال‌ها اخبار آن نقطه امید و منبع الهام و دلگرمی بسیاری از انقلابیون و کمونیست‌های سراسر جهان بود. انقلابی که گرچه موفق به در هم کوبیدن و راندن اشغالگران فرانسوی و آمریکایی شد، اما در عمل به دامن یک قدرت امپریالیستی دیگر (شوروی) افتاد و میوه‌های پیروزی خلق پیش از رستن و شکوفایی و گام برداشتن در مسیر رهایی جامعه و بنای سوسیالیسم، فاسد شدند. ویتنام ابتدا و در دوران جنگ سرد به یک سرمایه‌داری دولتی و از اقمار سوسیال-امپریالیسم شوروی (۱۹۹۱-۱۹۵۶) و ژاندارم آن در منطقه هندوچین<sup>۱</sup> تبدیل شد و بعد از فروپاشی شوروی، به یکی دیگر از زمین‌های مساعد سرمایه‌گذاری شرکت‌های بزرگ غربی و کارگاه‌های عرق‌ریزان جهان در منطقه جنوب شرقی آسیا.

چرا انقلاب ویتنام پیش از دست یافتن به پیروزی و استقرار سوسیالیسم، شکست خورد و به کام شوروی و طبقه سرمایه‌داران جدید این کشور کشیده شد؟ مبانی تئوریک اشکالات خط سیاسی و ایدئولوژیک رهبران حزب

کمونیست ویتنام و ماهیت طبقاتی آن‌ها چه بود و این مساله چه نقشی در انحراف و انحلال انقلاب ویتنام بازی کرد؟

## فراز و فرود انقلاب ویتنام

ویتنام از قرن ۱۷ میلادی عرصه نفوذ استعمارگران اروپایی مختلف و بعد از ۱۸۶۰ رسماً به نیمه‌مستعمره فرانسه تبدیل شد. کشاورزی خصوصاً کشت مواد اولیه مثل لاستیک، قهوه و تریاک با اتکا به روابط عقب‌مانده فئودالی و در مواردی روابط برده‌داری، عمده بهره‌استعمارگران فرانسوی از ویتنام بود. امپراتور ویتنام و فئودال‌های محلی، متحدین استعمار و امپریالیسم فرانسه در این کشور بودند.

جنبش ضد استعماری ویتنام عمدتاً با پیشگامی روشنفکران تحصیل‌کرده آغاز شد و چهره سرشناس آن معلمی به نام نگوین تات تان (Nguyễn Tất Thành) معروف به «هوشی مین» بود. هو و هم‌فکرانش پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به چپ و «کمونیسم» گرایش پیدا کردند و در ۱۹۳۰ «حزب کمونیست هندوچین» را تأسیس کردند.

دور تازه فعالیت‌های جنبش ضد امپریالیستی ویتنام از سال ۱۹۴۱ و مبارزه مسلحانه و سیاسی علیه دو قدرت امپریالیستی ژاپن - که از ۱۹۴۰ رسماً ویتنام را اشغال

کرده بود - و متحد آن‌ها یعنی دولت فرانسه دست‌نشانده نازی‌ها (حکومت ویشی)، آغاز شد. یک جبهه متحد از عناصر ناسیونالیست و ناسیونالیست چپ‌گرا با نام «اتحادیه استقلال خواهانه ویتنام» (ویتمین Việt Minh) تشکیل شد و مبارزه چریکی را آغاز کرد. در ۱۹۴۵ با تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم و پیش از بازگشت فرانسه ژنرال دوگل به ویتنام، یک خلاء قدرت ایجاد شد که هو و ویتمین آن را مغتنم شمردند و اعلام قیام سراسری کردند. «جمهوری دمکراتیک ویتنام» به رهبری هوشی مین در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ اعلام موجودیت و استقلال کرد. اما فرانسوی‌ها به مرور به ویتنام خصوصاً جنوب این کشور بازگشتند و امپراتور و ارتش دست‌نشانده‌شان را دوباره مستقر کردند. جنگ هفت ساله‌ای میان فرانسه اشغالگر و چریک‌های ویتمین در گرفت. هوشی مین و رفقایش در ۱۹۵۱ بار دیگر تشکیلات حزب را این بار با نام «حزب کارگران ویتنام» بازسازی کردند.

پیروزی ارتش خلق چین در جنگ داخلی این کشور و استقرار جمهوری خلق چین در اکتبر ۱۹۴۹ یک نقطه عطف دیگر در توازن قوای منطقه‌ای به‌نفع ویتمین بود. کمک‌های نظامی و خصوصاً سیاسی دو کشور سوسیالیستی شوروی و چین به ویتنام، باعث تقویت هر چه بیشتر ارتش چریکی ویتنام شد و در ۱۹۵۴ ضربات نظامی سختی را در نبرد موسوم به «دین بین فو» (Điện Biên Phủ) به اشغالگران فرانسوی وارد کردند. فرانسوی‌ها ناچار به پذیرش استقلال بخشی از ویتنام شدند و در مذاکرات ژنو در ۱۹۵۴ توافق شد که ویتنام به دو کشور شمالی (تحت رهبری ویتمین و با پایتختی هانوی) و جنوبی (تحت رهبری امپراتور مورد حمایت فرانسه و با مرکزیت سایگون) تقسیم شود.

با خروج آخرین سرباز فرانسوی از ویتنام در ۱۹۵۶ دور جدیدی از

جنگ‌های ضد امپریالیستی مردم ویتنام این بار علیه ارتش ایالات متحده آمریکا و مزدوران‌شان آغاز شد. آمریکا امپریالیسم غالب پس از جنگ جهانی دوم، در رقابت با شوروی سوسیالیستی (۱۹۵۶-۱۹۱۷) و با هدف جلوگیری از گسترش انقلاب‌های کمونیستی در شرق و جنوب شرقی آسیا، پا به این منطقه گذاشت و ابتدا در جنگ سال ۱۹۵۰ کره و سپس در جنگ‌های هندوچین درگیر شد. کمک‌های دولت ویتنام شمالی به جنبش آزادی‌بخش لائوس و تشکیل «جبهه آزادی‌بخش ویتنام جنوبی» (ویتکنگ (Việt Cộng) در سایگون و کامبوج، هر چه بیشتر آمریکایی‌ها را به ایفای نقش نظامی مستقیم در هندوچین کشاند. ارتش آمریکا از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۵ بیش از ۵۵۰ هزار نظامی خود را با مدرن‌ترین تسلیحات جنگی‌اش به هندوچین فرستاد و از هیچ جنایتی علیه مردم ویتنام دریغ نکرد. اشغالگران آمریکایی نه تنها به بمباران شهرهای ویتنام شمالی دست زدند، نه تنها طرفدار ویتکنگ را در جنوب قتل عام کردند، بلکه وسیعا به کشتار غیر نظامیان و روستاییان فقیر و تخریب سیستماتیک مزارع روستاییان طرفدار ویتکنگ‌ها از طریق بمباران شیمیایی و میکروبی و بیولوژیک دست زدند. تعداد بمب‌هایی که جنگنده بمب‌افکن‌های آمریکایی بر سر مردم ویتنام شمالی ریختند از تمامی بمب‌هایی که در جنگ جهانی دوم طرفین به کار بردند بیشتر بود. طبق برآوردهای منتشر شده توسط دولت ویتنام در سال ۱۹۹۵، نزدیک به سه میلیون ویتنامی - دو میلیون غیر نظامی و یک میلیون سرباز - توسط ارتش آمریکا کشته شدند.<sup>۲</sup>

خلق هندوچین اما مقاومت کرد و مقاومتش در سراسر جهان و از جمله در قلب امپریالیسم آمریکا و حتی در ارتش ایالات متحده در اواخر دهه ۶۰ به یک جنبش ضد جنگ توده‌ای و وسیع منتهی شد.

جنبشی که بر جریانات انقلابی و کمونیستی درون جامعه آمریکا و جریانات رادیکال هنری و فرهنگی تأثیرات الهام‌بخشی گذاشت. سرانجام باتلاق جنگ ویتنام، ارتش و دولت امپریالیستی آمریکا را عاجز کرد و آن‌ها در آوریل ۱۹۷۵ مفتضحانه شکست را پذیرفته و از سراسر خاک ویتنام خارج شدند. تلفات ارتش آمریکا ۴۵ هزار کشته و ۳۰۰ هزار زخمی بود. (تاکن ۴۹۴) با خروج آمریکا اما سلطه و نفوذ امپریالیسم در ویتنام ریشه کن نشد و این بار رهبران حزب کمونیست (نامی که از ۱۹۷۶ مجدداً بر خود نهادند) انقلاب را به کام سوسیال-امپریالیسم شوروی<sup>۳</sup> کشاندند. از سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ رهبران حزب و هوشی مین هر چه بیشتر به سمت بلوک شرق و شوروی امپریالیست نزدیک شده بودند و به مرور ویتنام را به یکی از اقمار بلوک شرق تبدیل کردند. آن‌ها در ۱۹۷۸ به «شورای همکاری متقابل اقتصادی» (کِمِکن)<sup>۴</sup> - ابزار تسلط اقتصادی شوروی بر بلوک شرق و اقمارش - پیوستند. در همین سال یک پیمان دوستی و همکاری نظامی-امنیتی با شوروی منعقد شد که طبق آن ارتش ویتنام به بازوی فشار سیاسی و نظامی امپریالیسم شوروی در منطقه جنوب شرقی آسیا علیه جنبش‌های مبارزاتی و چپ‌گرای غیر وابسته به مسکو در کامبوج، فیلیپین، مالزی و غیره تبدیل شد.

رهبران رویزیونیست ویتنام هیچ‌گاه نتوانستند اقتصاد و روابط سوسیالیستی را در این کشور مستقر کنند.<sup>۵</sup> کنگره ششم حزب در سال ۱۹۸۶ برنامه «اقتصاد بازار با جهت‌گیری سوسیالیستی»!!! را پیش گذاشت و قانون اساسی جدید ویتنام در سال ۱۹۹۲ رسماً مالکیت خصوصی را قانونی کرده و سیاست جذب سرمایه‌گذاری خارجی را در دستور کارش قرار داد. ویتنام از سال ۱۹۹۲ «عادی‌سازی» روابط سیاسی و اقتصادی با چین سرمایه‌داری و غرب را شروع کرد

و در ۱۹۹۵ به عضویت آس‌آن<sup>۶</sup> (ASAN) در آمد و سپس به سازمان تجارت جهانی پیوست. (Thanh ۲۰۱۲)

### ناسیونالیسم و سانتریسیم

یکی از ویژگی‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی و مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و به‌ویژه طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۶۰، گرایش بسیاری از رهبران، احزاب و جریانات بورژواناسیونالیست کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در جهان سوم به سمت چپ، سوسیالیسم و شوروی بود. بسیاری از ناسیونالیست‌های جهان سوم که از هژمونی یک قدرت امپریالیستی و عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشورشان خشمگین و ناراضی بودند، برای رسیدن به «استقلال سیاسی»، غلبه بر عقب‌ماندگی و رسیدن به توسعه سریع اقتصادی و اجتماعی، حمایت‌های کشورهای سوسیالیستی شوروی (۱۹۵۶-۱۹۱۷) و چین (۱۹۷۶-۱۹۴۹) و سپس شوروی سرمایه‌داری (۱۹۹۱-۱۹۵۶)، الگوی توسعه سوسیالیستی را بهترین تخته پرش و راه برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های ناسیونالیستی‌شان می‌دیدند. این مساله از یک‌سو، انرژی مبارزاتی وسیع و مردمی عظیمی در سراسر جهان بر علیه امپریالیست‌ها و استعمارگران را آزاد کرده و زمین مساعدی برای فعالیت کمونیست‌های واقعی هم‌چون مائو تسه دون بود، اما از سوی دیگر در بسیاری موارد به تثبیت شدن گرایشات بورژواناسیونالیستی با عنوان «چپ» و «کمونیست» بر رهبری این جنبش‌ها منتهی می‌شد. کم نبودند بورژواناسیونالیست‌هایی هم‌چون نهرو، موگابه، کاسترو، لیوشائوچی، لین پیائو، کیم ایل سونگ، پول پت، جلال طالبانی، اوجالان، جنبش «افسران آزاد عرب» و غیره که به نام و ادعای سوسیالیسم و انقلاب کمونیستی

به پیش بردن خطوط و اهداف ناسیونالیستی و ضد استعماری‌شان پرداختند.

هوشی مین و حزب کار ویتنام یکی از خالص‌ترین نمونه‌های این جریانات بورژواناسیونالیست در رهبری احزاب «کمونیست» و جنبش‌ها و جنگ‌های توده‌ای و ضد امپریالیستی بودند. هوشی مین پس از جنگ جهانی اول متوجه لنین و انقلاب روسیه شد و به قول خودش «در آغاز کار میهن‌پرستی بود که مرا برانگیخت تا نسبت به لنین و بین‌الملل سوم اعتماد کنم... اندک اندک دریافتم که تنها سوسیالیسم و کمونیسم می‌توانند ملت‌های ستم‌بر و زحمتکش سراسر جهان را از قید اسارت و بردگی برهانند... در میهن ما درباره خرجین زربافت سحرآمیز، افسانه‌ای وجود دارد که هر آینه با مشکلات بزرگی روبه‌رو شوی، خرجین را می‌گشایی و حلال مشکلات را می‌یابی. به دیده ما انقلابیون و خلق ویتنام، لنینیسم نه تنها یک خرجین زربافت معجزه‌آسا و قطب‌نما است...» (هوشی مین ۱۳۵۹: ۲۲۶) او حتی در سال ۱۹۴۵ وقتی به‌عنوان رئیس جمهور ویتنام «اعلامیه استقلال جمهوری دموکراتیک ویتنام» را نوشت و خواند عمدتاً متأثر از اعلامیه استقلال آمریکا و بیانیه‌های حقوق بشر و حقوق شهروندی انقلاب بورژوازی ۱۷۹۱ فرانسه بود. این گرایش تقریباً در میان دیگر رهبران حزب هم غلبه داشت و در جریان انقلاب ویتنام، هیچ‌گاه کمونیسم و کمونیست‌ها نتوانستند بر بورژواناسیونالیست‌ها غلبه کنند و گسست از گرایشات بورژوازی و رویزیونیستی هیچ‌گاه صورت نگرفت. برای آن‌ها کمونیسم، علمی نبود که به وسیله آن بتوان جهان را شناخت و در مسیر تحقق انقلاب پرولتری که هدفش رهایی کل جامعه و کل بشریت است، مسائل و تضادها و موانع را شناسایی و حل کرد؛ بلکه یک حلال مشکلات مفید و الگوی توسعه زودبازده برای ساختن



در شماره بعد بیشتر درباره تبارزات خط ناصحیح و غیر مارکسیستی رهبران ویتنام سخن خواهیم گفت. ■

## صلاح قاضی زاده

### منابع:

آرسی پی (۱۳۶۶) ویتنام سقط انقلاب. ترجمه از اتحادیه کمونیست های ایران (سریداران)  
 هوشی مین (۱۳۵۹) *گزیده آثار هوشی مین*. ۱۹۲۵-۱۹۶۹. ترجمه جمشید نوایی. تهران. انتشارات نگاه  
 لدوان، تروین شین (۱۳۵۹) *انقلاب اکثیر و انقلاب ویتنام*. ترجمه و انتشار از سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اکثریت)  
 لاکوتور، ژان (۱۳۵۱) *هوشی مین*. ترجمه هوشنگ وزیری. تهران. انتشارات توس  
 وان تین تونگ (۱۳۵۹) *پیروزی بزرگ بهار*. مترجم بی نام. انتشارات بینش  
 تاکمن، باربارا (۱۳۹۱) *تاریخ بی خردی*. ترجمه حسن کامشاد. چاپ سوم. تهران. نشر کارنامه  
 رهنما، سعید (۱۳۹۶) *انقلاب های ویتنام*. سایت نقد اقتصاد سیاسی. شهریور ۱۳۹۶  
 Thanh, Luong Ngoc (2012) *Vietnam in the Post-Cold War era: New Foreign Policy Directions*. Journal of International Development and Cooperation, Vol.18, No.3, 2012, pp. 31-52  
 American Crime Case 96. *The My Lai Massacre*. May 23, 2016 | *Revolution Newspaper*. In revcom.us

### دادداشت ها:

۱. هندو چین منطقه جغرافیایی-فرهنگی شامل ویتنام، کامبوج و لائوس
2. American Crime Case 96. *The My Lai Massacre*. May 23, 2016 | *Revolution Newspaper*. In revcom.us
۳. اتحاد شوروی بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست در سال ۱۹۵۶ دیگر یک کشور سوسیالیستی نبود و به یک کشور سرمایه داری و سپس سرمایه داری امپریالیستی (سوسیالیسم در اسم و امپریالیست در عمل) تبدیل شد.
4. Council for Mutual Economic Assistance  
 ۵. در قسمت بعدی این مقاله به ماهیت اقتصادی ویتنام در دوران حاکمیت "حزب کمونیست" خواهیم پرداخت.
۶. «اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا» (Asian Nations Association) که در سال ۱۹۶۷ با ابتکار آمریکا و با حضور مالزی، اندونزی، فیلیپین، تایلند و سنگاپور برای جلوگیری از نفوذ جنبش های چپ گرا در جنوب شرقی آسیا ساخته شد.

امپریالیست های روس اما ناچار به کنار گذاشتن سیاست «همزیستی مسالمت آمیز» خروشچف شده و از سال ۱۹۶۴ و با برکناری خروشچف، سیاست رقابت با بلوک غرب در سراسر جهان و رفتن به سمت مسابقه تسلیحاتی و ژئوپولتیک با آمریکایی ها را در پیش گرفتند. رهروان سرمایه داری در مسکو می دانستند که عدم حمایت از ویتنام شمالی، این کشور و رهبران آن را هر چه بیشتر به سمت چین سوسیالیستی - که طرفدار سرسخت ادامه جنگ آزادی بخش در ویتنام جنوبی بود - خواهد راند. ازسوی دیگر، محبوبیت انقلاب ویتنام و اهمیت تبلیغاتی و استراتژیک شکست ارتش آمریکا در جنگ هندوچین، روس ها را به این نتیجه رساند که با حمایت تسلیحاتی از ویتنام باید جنگ این کشور را به تخته پرشی برای رقابت رو به گسترش شان با بلوک غرب و آمریکا در سراسر جهان تبدیل کنند. خط نظامی بورژواناسیونالیستی ویتکنگ که از زمانی بر استفاده از تسلیحات سنگین بنا شده بود، ویتنامی ها را هر روز بیشتر به سمت شوروی می راند و دیگر «رویزونیسم مدرن» برای رهبران ویتنام مساله نبود!

رهبران ویتنام نه تنها اهمیت مبارزه خطی مائو و چین مائوئیستی علیه رویزونیسم روسی را دریافتند بلکه آن را به عنوان «انحراف سکتاریستی و دگماتیستی علیه وحدت درون جنبش بین المللی کمونیستی» تخطئه هم کردند. وحدتی که آن را برای پیشبردن جنگ شان ضروری و حیاتی می دیدند و حتی مبارزه دو خط در درون حزب خودشان را هم با همین توجیه بر نمی تافتند. از این رو، هیچ گاه یک مبارزه دو خط علنی و وسیع و موثر در درون حزب کمونیست ویتنام پیش نرفت و ترکیب مهلک ناسیونالیسم، رویزونیسم و پراگماتیسم سرانجام انقلاب ویتنام را به قهقرای اضمحلال کشاند.

جنبش بین المللی کمونیستی شده و به نفع ضد انقلاب بود. حزب کار ویتنام و رهبران آن به علت محبوبیت و جایگاهی که در سطح جهان داشتند، نقش قابل توجهی در جلب مشروعیت و پرستیژ برای رویزونیست های مسکو بازی کردند. هوشی مین و دیگر رهبران ویتنام هرگز اهمیت مبارزه تئوریک و سیاسی که مائو تسه دون ابتدا علیه بورژوازی نوحاسته در شوروی و بعد علیه رهروان سرمایه داری در درون حزب و دولت چین به راه انداخت را درک نکردند و دریافتند. آن ها مارکسیست نبودند و این مبارزه را از چشم انداز تنگ نظرانة منافع بورژواناسیونالیستی شان دنبال می کردند و نه اهمیت جهان شمول، بین المللی و انترناسیونالیستی آن.

مساله دیگر این بود که خط بورژواناسیونالیستی رهبران ویتنام با رویزونیسم روسی در مسائل مختلف استراتژی نظامی و برنامه اقتصادی هم خوانی و انطباق بیشتری داشت تا خط انقلابی و کمونیستی مائو. بحثی که در شماره آینده به آن خواهیم پرداخت. اما جدا از این رهبران ویتنام حاضر نبودند چشم بر کمک های شوروی برای برنامه های اقتصادی شان در ویتنام شمالی ببندند. کمک هایی که خروشچف و شرکایش البته ارائه آن را مشروط به پذیرش خط رویزونیستی مسکو کرده بودند. مشکل هوشی مین و همکارانش در مرکز حزب اما سیاست «همزیستی مسالمت آمیز» خروشچف با بلوک غرب بود که به قطع کمک های تسلیحاتی شوروی به جنبش های مختلف منجر شده و در رابطه با جنگ آزادی بخش ویتنام جنوبی به شکل فشار جهت صلح و دست کشیدن از مبارزه مسلحانه و انقلاب در درون رهبری حزب کار ویتنام منعکس می شد. این مساله به نگرانی رهبران ویتنام منجر شده و در مواردی، بعضی از آن ها به انتقاد از خط «رویزونیسم مدرن» در درون حزب شان و در سطح جهانی پرداختند. (آرسی پی ۱۳۶۶: ۲۴)

کشوری مستقل، صنعتی و پیشرفته بود. آن ها همه چیز از جمله مبارزه طبقاتی چه در درون جامعه و چه در سطح جهان را از چشم انداز محدود اهداف ناسیونالیستی شان در ویتنام می دیدند. این مساله در موارد متعدد به ویژه در گره گاه های حاد و پیچیده فرایند جنگ آزادی بخش و ساختن اقتصاد و جامعه جدید خود را به شکل نوعی پراگماتیسم و فرصت طلبی رویزونیستی نشان می داد.

یکی از مهمترین تبارزات این خط، موضع رهبران حزب ویتنام در قبال تضاد میان انقلاب و ضدانقلاب و مبارزه دو خط میان مارکسیسم و رویزونیسم در درون جنبش بین المللی کمونیستی در دهه ۱۹۶۰ به بعد بود. آن جا که رویزونیست ها به رهبری خروشچف، اتحاد جماهیر شوروی را به یک کشور سرمایه داری و بعدها امپریالیستی تبدیل کردند و مائو تسه دون و چین سوسیالیستی پرچم مبارزه علیه این ضد انقلاب در مسکو و احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی را برافراشتند. مائو به افشاگری علیه بورژوازی جدید مستقر در حزب و دولت شوروی و مبارزه وسیع سیاسی، فکری و خطی علیه رویزونیسم روسی در سطح جنبش بین المللی کمونیستی پرداخت. دیری نگذشت که در میان اکثر احزاب کمونیست جهان یک مبارزه دو خط و متعاقبا یک انشعاب به نفع یکی از دو طرف این مبارزه و در واقع به نفع بورژوازی یا پرولتاریا صورت گرفت. حزب کار ویتنام اما در وسط ایستاد و حاضر به محکوم کردن رویزونیسم روسی و سمت گیری با مارکسیسم و مائو تسه دون نشد و کوشید خط سانتریستی و «وحدت طلبانه ای» را در سطح جنبش بین المللی کمونیستی پیش ببرد. شعار و کارزار وحدتی که هدف آن بهره برداری در جهت اهداف شان در جنگ استقلال ویتنام بود و به سهم خود در عمل مانع از افشا و ایزوله شدن کامل رویزونیسم روسی در

«پوستر فیلم زمانو پوتنمکین آیزنشتاین»



## جمع بندی جنبش مونتاز

با موفقیت بسیار. و اگر یک تماشاگر نپ داستان‌های عاشقانه یا جذابی را ترجیح می‌دهد، این نشانه نابسندگی کار ما نیست. معنایش این است که آن‌ها شایستگی ندارند.

رفقا

اگر دوست دارید به بحث‌های تان درباره این که سینما هنر است یا نه، ادامه دهید.

به نادیده گرفتن وجود ما و کارمان ادامه دهید.

یک بار دیگر به شما اطمینان می‌دهم که: راه توسعه سینمای انقلابی پیدا شده است. این راه درست از بالای سر بازیگران و از بالای بام‌های استودیوها می‌گذرد، مستقیم از میان زندگی و واقعیت بسیار دراماتیک و کاراگاهی».

ژیگاورتوف-۱۹۲۳

اما در ۱۹۳۴ همه چیز تغییر کرد. در کنگره نویسندگان شوروی در سال ۱۹۳۴ «رنالیسم سوسیالیستی» به واسطه ژدانف و سایر همکارانش همچون راه و رسم کار هنری و فرهنگی تعیین شد. با سیاست‌گذاری‌های جدید ژدانف هم‌زمان با به قدرت رسیدن استالین، رویزونیسم به طور کامل بر هنر و سینمای شوروی استیلای خود را تثبیت کرد و تمام مظاهر هنر کمونیستی و انقلابی و آوانگارد پیش از آن با برجسب انتزاعی و فرمالیست و غیر قابل فهم برای توده‌ها طرد و حذف و سرکوب شد و تقریباً تمام هنرمندان آوانگارد شوروی از ورتوف و آیزنشتاین تا امثال میرهولد طرد شده و به حاشیه رفتند و یک هنر داستانی و عامه‌پسند و مطابق با الگوهای بورژوازی غربی جایگزین شد، تنها با این تفاوت که جای قهرمان آمریکایی، قهرمان طبقه کارگر قرار گرفت. اما در همان فرم و ساختار و زبان هنر بورژوایی.

این اوضاع تا سال ۱۹۵۰ ادامه داشت. این جریان، نویسندگان را وادار می‌کرد تا از خوش‌بینی کاذب سخن بگویند. این جریان تنوع را از هنرها و ادبیات گرفت و آن را به لحاظ مضمونی به سمت یک‌نواختی سوق داد. مایاکوفسکی در سال ۱۹۳۰ دست به خودکشی زد، چند سال بعد میرهولد، کارگردان تجربه‌گرایی که حتا برشت از او تأثیر گرفته بود، به علت بی‌مایه خواندن رنالیسم سوسیالیستی به زندان افتاد و در زندان به زودی درگذشت و همسرش نیز خودکشی کرد. ■

فیلم‌ساز دوربین‌اش را همواره به سمت ستیزهای طبقاتی جامعه معطوف کرده و از این جهت، نقشی هرچند ثانوی در مبارزه طبقاتی ایفا می‌کند. در این‌جا دیگر فرد فیلم‌ساز تنها منبع معنادهی فیلم نیست، هم‌چون در سینمای داستانی. بلکه تنها به‌زعم ورتوف به چشمی مکانیکی تقلیل یافته که در کار بازتاب دیالکتیکی و تضادمند واقعیت‌ستیز طبقاتی در جامعه است. پس برای این که بتوان گسستی تمام‌عیار از سینمای بورژوایی داشت کافی نیست که هم‌چون آیزنشتاین همان فرم داستان‌گویی را در قالب مونتاز دیالکتیکی قرار داد بلکه بیش از آن باید از نو چیز دیگری آفرید که بتواند متناسب با جامعه نوین شوروی باشد، سینمایی که از شکل تولید و پخش تا زیبایی‌شناسی و نحوه مواجهه با موضوع متفاوت باشد. این سینمای حقیقت برای ورتوف نوعی از مستندنگاری بود که خود، نام سینما-چشم را بر آن نهاد: «فیلم‌های خبری ما با بهترین فیلم‌های داستانی بسیار خوب رقابت می‌کند. فیلم خبری و کامل‌ترین آن سینما-حقیقت، توسط پخش‌کنندگان بایکوت شد، توسط بورژوازی و هم‌چنین خرده‌بورژوازی. اما این باعث نشد که کوتاه بیاییم و آن را با سلیقه‌های مرسوم تطبیق دهیم. به‌سادگی خود را ملزم دیدیم که مخاطبان خود را عوض کنیم... سینما حقیقت هر روزه به تعداد زیاد در کلوب‌های کارگری مسکو و استان‌های دیگر نشان داده می‌شود و

در پی یک داستان‌گویی دیالکتیکی به‌واسطه مونتاز بود تا داستان‌هایی سیاسی و مارکسیستی را بیان کند و از این جهت سینمای آیزنشتاین و دیگران نمی‌توانست گسستی تمام‌عیار از فرم سینمای داستانی را ایجاد کرده و راهی یک‌سره متفاوت را پیشنهاد دهد. به این ترتیب ژیگا ورتوف معتقد بود که سینمای داستانی در هر شکل‌اش، سینمایی بورژوایی است چرا که داستان اساساً خاصیتی تخریری دارد یا به قول خود ورتوف در حکم سینما-نیکوتین است برای افراد سیگاری. داستان‌گویی در سینما که مبتنی بر فریب تماشاگر و ساختن واقعیتی دروغین برای او است و همواره بر اقتدار کارگردان-افسون‌گر (اصطلاح خود ورتوف) بنا شده می‌خواهد آن چه را که نیست برای توده‌ها باورپذیر کرده یا آن‌ها را با ترفندهای داستانی به هیجان وادار کند، همان کارکرد ایدئولوژی که در کار خلق و بسطی وارونه از واقعیت برای توده‌ها است تا بتواند واقعیت موجود را بدون تغییر به خورد طبقات تحت سلطه دهد و طبقه مسلط را تثبیت کند. درحالی که در مقابل، سینما نیازی به داستان‌گویی هم‌چون در ادبیات ندارد و خود واقعیت عینی سرشار از هیجان و درام است و تنها باید دوربین را سمت آن گرفت. از این جهت بود که ورتوف گاهی فراتر نهاد، «سینمای مستند» را خلق کرد که شامل فیلم‌های خبری و کوتاه و بلند از واقعیت پیرامون می‌شد. سینمایی که در آن

اکنون می‌توان به جمع‌بندی دقیق‌تری براساس تجربیات ژیگا ورتوف و آیزنشتاین رسید، دو فیلم‌سازی که در تلاش بودند سینمایی انقلابی و مردمی را بنا گذاشته و عرضه کنند، سینمایی که چونان آترناتیوی در برابر سینمای کاپیتالیستی هالیوود قد علم کرده و توده‌ها را به حرکت درآورد.

اما چرا در این یادداشت‌ها بر این نظریه که «راه آیزنشتاین» در تاریخ‌نگاری سینمای انقلابی «راه رویزونیسم» بود و راه ورتوف راهی کمونیستی؟ در بررسی این سوال باید در ابتدا به تضادی اشاره کرد که در جنبش مونتاز به‌واسطه تلاش‌های سینمایی و نظری ورتوف بین سینمای داستانی و مستند به‌وجود آمد. تا قبل از ورتوف و با وجود تلاش‌های مستندنگارانه برادران لومیر در آغازگاه فیلم‌های تهیه شده یا هم‌چنین فیلم‌های فلاهرتی، ما با چیزی فرموله و مسنجم از لحاظ زیباشناختی به نام سینمای مستند و خبری رودرو نبودیم. فیلم خبری و سینمای مستند به‌واسطه جنبشی بود که ورتوف در جنب سینمای شوروی راه انداخت، به نام کینو-آی یا سینما چشم. که در تلاش بود «دوربین» را به‌وسیله‌ای برای ثبت واقعیت عینی پیرامون خود بدل کند و از این طریق راهی سراسر متفاوت چه در شکل توزیع و پخش و چه موضوع در مقابل سینمای داستانی هالیوود قرار دهد. در مقابل، آیزنشتاین با وفاداری به سینمای داستانی و دراماتیک و حفظ اصول اصلی تنها

# جنگ انقلابی بدون علم کمونیسم ممکن نیست!

«بخش چهارم»

چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟  
و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟



من دو سخنرانی باب آواکیان، تابستان ۲۰۱۸ ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م)

## بی‌سلاح در مقابل قوای مسلح سازمان‌یافته! از ماهشهر تا هرپروود: مردم پرآکنده و

برای پیشبرد «سه آمادگی»، جهت تسریع اوضاع به سمت یک اوضاع انقلابی داریم. آغاز یک مبارزه تمام‌عیار با شانس واقعی پیروزی در آن نوع اوضاع انقلابی ممکن می‌شود و این جنگ دربرگیرنده فرآیندی نسبتاً طولانی اما درعین حال مشخص خواهد بود.

خلاصه کنم: جنگ‌های انقلابی جهان سوم شامل مبارزه مسلحانه از ابتدا و طی کردن یک دوره کامل طولانی‌مدت است تا پایه‌ای برای دست زدن به جنگ‌های تعیین‌کننده نهایی ایجاد شود. و انقلاب در کشوری مانند آمریکا شامل یک فرآیند کار سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی برای تسریع و آماده شدن برای یک وضعیت انقلابی است و هنگام ظهور آن وضعیت انقلابی می‌توان دست به یک مبارزه تمام‌عیار زد و مبارزه مسلحانه را در جریان یک دوران نسبتاً طولانی اما مشخص، پیش برد.

در هر دو نوع وضعیت (در کشوری مانند آمریکا یا کشورهای «جهان سوم») جنبه «انتظار» و هم‌چنین «تسریع» موجود است. حتا در کشورهایی از جهان سوم که انقلابیون توانسته‌اند از همان آغاز جنگ را شروع کنند، آن‌ها در همان حال که فعالانه می‌جنگیدند، می‌بایست منتظر وضعیتی می‌شدند تا بتوانند با موفقیت دست به نبردهای بزرگ و تعیین‌کننده بزنند. ...در هر دو نوع وضعیت، هر کاری انقلابیون انجام می‌دهند، می‌بایست با هدف رسیدن به نقطه‌ای باشد که بالاخره بتوانند دست به جنگ تمام‌عیار زده و قوای نظامی نظم‌کهنه که نظام سرکوبشان را با خشونت تحمیل می‌کنند، تار و مار کنند. اما راه‌ها و فرآیندهای رسیدن به آن نقطه در این دو نوع کشور، متفاوت هستند زیرا شرایط این کشورها متفاوت می‌باشند. نکته این‌جاست: هر کاری که ما امروز

کنند و آن را به مدت طولانی ادامه دهند تا قوای دشمن تضعیف و قوای خودشان تقویت شود، با این هدف که به نقطه‌ای برسند که «تناسب قوا» به نفع نیروهای انقلابی جابه‌جا شود و آن‌ها بتوانند دست به نبردهایی با مقیاس بزرگ‌تر بزنند تا بالاخره نیروهای نظم‌کهنه را شکست دهند. در این‌جا نکات مشترکی در رابطه با دست زدن به جنگ تمام‌عیار در کشوری مانند آمریکا موجود است، زیرا در این‌جا هم، هنگامی می‌توان به جنگ تمام‌عیار دست زد که شرایط برای آن به وجود آورده شده باشد. اما تفاوت‌های بسیار مهمی نیز (با کشورهای جهان سوم) موجود است. در کشوری مانند این‌جا، مبارزه مسلحانه را نمی‌توانیم و نباید پیش از آن که اوضاعی انقلابی در جامعه به وجود آورده باشیم، آغاز کنیم. این مبارزه پس از آغاز، درعین حال که جوانبی از جنگ درازمدت را خواهد داشت اما بسیار کوتاه‌تر از فرآیند جنگ‌های انقلابی در کشورهای جهان سوم بوده و بازه زمانی مشخص‌تری خواهد داشت. در این‌جا، نیاز به یک فرآیند فعالیت سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی

سه شماره پیشین با تکیه بر سخنرانی باب آواکیان: «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟» (بخش دوم) برخی اصول جنگ انقلابی را بحث کردیم. در این شماره به شباهت‌ها و تفاوت‌های جنگ انقلابی در کشورهای امپریالیستی پیشرفته و کشورهای تحت سلطه موسوم به «جهان سوم» می‌پردازیم. جهت‌گیری و رویکرد ماتریالیستی در تدوین یک استراتژی نظامی پیروزمند برای هر کشور نیازمند توجه به این شباهت‌ها و تفاوت‌هاست. برای بحث مشخص‌تر در مورد ایران رجوع کنید به «استراتژی-راه انقلاب در ایران» در وبسایت [cpimlm.org](http://cpimlm.org)

باب آواکیان می‌گوید: «نگاهی به تشابهات و تفاوت‌های مابین فرآیند انقلابی در کشوری مثل این‌جا (آمریکا) و آن‌چه در برخی کشورهای جهان سوم اتفاق افتاده است، می‌تواند به بحث‌مان کمک کند. در برخی از آن کشورها، شرایط اجازه داد تا انقلابیون از همان آغاز فرآیند انقلابی دست به مبارزه مسلحانه بزنند و جنگ را با نبردهایی علیه نیروهای کوچک‌تر دشمن شروع

خاطره تلخ کشتار آبان ۹۸ در نزارهای ماهشهر و خیابان‌های شیراز و شهریار و جوانرود و... به دست نیروهای نظامی جمهوری اسلامی با شکنجه و کشتار مهاجران افغانستان به دست مرزداران ایران در اردیبهشت ۹۹ تازه شد. هنوز مردم بر سر اجساد کشته‌های مرز مویه می‌کردند که گروهی از جنگ‌سالاران اسلامی که نظیرشان در خاورمیانه و شمال آفریقا به وفور یافت می‌شود و هر یک مزدور یکی از دولت‌های منطقه یا ارتش‌های امپریالیستی هستند، وارد زایشگاهی در کابل شده و زنان باردار و کودکان را به رگبار بستند. هر بار با چنین جنایت‌هایی روبه‌رو می‌شویم باید این سخن باب آواکیان را به یاد بیاوریم: «ما دو انتخاب داریم: یا با این وضعیت زندگی را ادامه می‌دهیم و نسل‌های بعد را محکوم به همین زندگی و آینده‌ای بدتر می‌کنیم (البته، چنان‌چه آینده‌ای داشته باشند) یا انقلاب می‌کنیم!»

و انقلاب نیازمند در افتادن با قوای مسلح سازمان‌یافته دولت‌ها و شاخه‌های مزدور «غیر دولتی» آن‌ها است. یعنی، نیازمند جنگ انقلابی است. در

انجام می‌دهیم، بخشی از انقلاب کردن است چون داریم طبق یک رویکرد و نقشه استراتژیک فعالانه کار می‌کنیم تا اوضاع را با حداکثر سرعت ممکن به سمت زمانی حرکت دهیم که رهبری میلیون‌ها نفر در جنگی تمام‌عیار با شانس واقعی پیروزی، ممکن شود.»

اگر در مورد جنگ انقلابی حرف زده شود اما فرآیند تعیین‌کننده تدارک برای آن عملاً پیش برده نشود، مصداق خودرویی است. بخش مهم از این عمل تدارکاتی پیشبرد فرآیندی است که آواکیان در فرمول «انباشت قوا - تاثیرگذاری - انباشت قوا» بیان می‌کند و تاکید می‌کند که این کار باید عمدتاً در میان نیروهای ستون فقراتی انقلاب انجام شود. این نیروهای ستون فقراتی انقلاب در آمریکا در مراکز فقیرنشین شهری در میان سیاهان و لاتین‌تباران متمرکز هستند و در کشوری مانند ایران در میان همان قشری که خیزش آبان ۹۸ را به وجود آورد و کارگران مهاجر افغانستانی که نه تنها بخشی از پرولتاریای ایران بلکه بخش مهمی از قشر پرولتاریای مهاجرتی جهان هستند. اما همان‌طور که آواکیان تاکید می‌کند، انباشت قوا در میان نیروهای ستون فقراتی انقلاب کافی نیست. تدارک انقلابی نیازمند انباشت قوا و سازماندهی در میان همه قشرهای جامعه از جمله در میان خرده‌بورژوازی است. بدون تاثیرگذاری انقلابی و انباشت قوا در میان قشرهای گوناگون جامعه، طبقه تحتانی پرولتاریا هم امروز در محاصره و سرکوب

قوای حاکم می‌افتد و هم بعد از آغاز جنگ انقلابی و در جریان تکامل آن. آواکیان در این مورد می‌گوید:

«یک بار دیگر می‌خواهم در مورد اهمیت ویژه جوانان و دانشجویان ... تاکید کنم. ... قشر دیگری که بسیج توده‌ها از میان آن‌ها هم ممکن است و هم برای انقلاب حیاتی است، متخصصین فن‌آوری هستند (یا کسانی که به «نخبگان دیجیتال» معروف‌اند). بسیج از میان این‌ها، هم برای امروز و در تدارک برای رسیدن به نقطه‌ای که باید بازو در بازوی دشمن بیندازیم مهم است و هم زمانی که وارد جنگ تمام‌عیار با آن‌ها می‌شویم و برای این‌که بتوانیم آن‌ها را شکست دهیم. فقط فکرش را بکنید. داشتن جهت‌گیری بسیج مردم برای انقلاب، از بخش‌های گسترده و مختلف جامعه، کاملاً به این مساله ربط دارد که این انقلاب برای چیست و ... این‌که چگونه می‌توانیم بیشترین شانس پیروزی را برای این انقلاب فراهم کنیم. این امر از نزدیک مرتبط است با معضل "محاصره و سرکوب" شدن انقلاب که پیشتر درباره‌اش حرف زدیم. ... ما نیاز داریم که با حرکت‌های قدرت حاکمه در منفرد و "محاصره" کردن و حبس توده‌های مردمی که تحت این نظام در سخت‌ترین شرایط زندگی به سر می‌برند و بیشتر از همه به این انقلاب نیاز دارند، مقابله کرده و در این حرکات اخلال کنیم. این ما هستیم که باید آن‌ها را محاصره کنیم - از طریق به میدان آوردن امواج توده‌های به پا خاسته و مصمم

برای مقابله با این نظام.»... بدون تغییر افکار مردم و جلب آن‌ها به این‌که به‌طور سازمان‌یافته زندگی‌شان را وقف این انقلاب کنند هرگز انقلابی در کار نخواهد بود. آواکیان با تصریح می‌گوید، ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که درک توده‌های مردمی که وارد مبارزه علیه اجحافات و جنایت‌های گوناگون نظام حاکم می‌شوند در همان سطحی که هست بماند: «بیاید از پایه شروع کنیم: ما نیاز به یک انقلاب داریم. در تحلیل نهایی، هر چیز دیگر یاره است. این یک حقیقت ساده و بنیادین است. ما می‌بایست صراحتاً با موضوع انقلاب به میان مردم برویم. نه میان یکی و دوتا. نه به میان بخش کوچکی از مردم. بلکه به میان توده‌های مردم، در سراسر کشور و در هر بخش جامعه.»

جنبه دیگر از تدارک «تغییر توده‌ها از طریق مبارزه» است. جنبش‌های اعتراضی بسیار مهم هستند اما باید به یک درک، عزم و سازمان انقلابی تغییر داده شوند. توده‌های مردم را باید علیه این سیستم متروک و شقاوت‌ها و شیوه‌های تفکر آن بشورانیم و درعین حال که در اعتراض و مقاومت علیه مظالم این نظام با آن‌ها متحد می‌شویم و شمار هرچه بیشتری را وارد این اعتراضات و مقاومت‌ها می‌کنیم، اما پیگیرانه و بدون تزلزل باید کوشش کنیم تا قانع شوند که این سیستم سرچشمه تمامی رنج‌های کنونی بشر است و نمی‌توان آن را اصلاح کرد بلکه باید آن را سرنگون کرد و آنان را ترغیب کنیم که بینش و ارزش‌ها و استراتژی و برنامه این

انقلاب را اتخاذ کرده و نیروهای این انقلاب را تقویت کنند.

«این است آن فعالیت انقلابی که باید از طریق رشد دائمی شمار مردمی که در صفوف انقلاب سازمان یافته و همراه با هم، طبق یک جهت‌گیری و نقشه استراتژیک عمل می‌کنند، پیش برد. این کاری است که باید به‌طور پیگیرانه انجام داد، از جمله در دوره‌های به‌اصطلاح «عادی» اما، ... وقتی که توده‌های مردم آن‌چه را به‌طور عادی می‌پذیرفتند دیگر نمی‌پذیرند و در مقابلش مقاومت می‌کنند، این کار اهمیت دو صد چندان می‌یابد. ... نیروهای سازمان یافته و رهبریت این انقلاب باید برای شمار روزافزونی از مردم تبدیل به یک «آتوریته» شوند. ... توده‌های مردم باید به این آتوریته نگاه کرده و از آن پیروی کنند و نه از سیاستمداران دغلکار و رسانه‌های این نظام ستم و سرکوب، و آنان که سپر ستم‌گران شده و موعظه آشتی با این نظام را می‌کنند و یا کسانی که درست هنگامی که مردم نیاز دارند برای انقلاب متحد شوند، آن‌ها را به جان هم می‌اندازند.» پایان سلسله مطالب مربوط به «جنگ انقلابی بدون کمونیسم نوین ممکن نیست». از شماره آینده در همین ستون اقتصاد سیاسی مارکسیستی را آغاز می‌کنیم. ■

## آتش

### منابع:

بخش دوم از متن سخنرانی باب آواکیان. چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟ تابستان ۲۰۱۸  
متن کامل این سخنرانی به زبان فارسی در وبسایت زیر موجود است:  
www.cpiiml.org

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به بخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com